



PER
MSS

362 ✓

P-11

Hatifa *Latifa* *Magnum*



Latifa *Magnum* *37*

PRESENTED TO

ST. AUGUSTINE'S COLLEGE LIBRARY

Hatifa

Magnum

BY

THE REV. THOMAS ROBINSON, D.D.,

LATE ARCHDEACON OF MADRAS.

98.

ك. ا. ا.
محمد عبدالرحمن بارک
ماتریال کتبدا
۱۹ ستمبر ۱۹۹۰ء

Mathnawi-i Layla va Majnun
Abdallah NIZAMI of Jam
nephew of Jam
LAZIM



78 leaves

13 lines on
page



Collegii S^ti Augustini
apud Cantuarienses
Liber.

این نامه که خانم کزلی بنام
 طواعتش بنام ملو شاهین
 سلطان سرباز ملک هستی
 دارنده هفت کلاه افلک
 نیکن چشم امل و پیشانی
 نقاش نگار خانه عیب
 زینت گز استخوان تراجم
 توفیق قبول زور نشن
 کوراست جو عرض بار کلبه
 نیاید بلند و سلسله
 سازنده ارم از آن خاک
 فیاض وجود افسر بنش
 نشی صحیفای لاریب
 شرف و زینت بنش

لطفش زمه خسته عید خلخال بان عرش مجید

اگر در پیج پیل خود رای اوداره هندوی زحل جای

اوداره ز نارهای خورشید البریسیم چنگ عود ناهید

داد از پی ضبط پیل هشت اوپوس پیج کجک بدستش

برجیس که دید دولت دین سجده بدش ز عقد بر دین

شد قوش فلک کمان بهرام لشکر کشیش چو کرد انعام

اوداره یافتند این ذریع کواکبش بجای این

زویافته این عجزه خاک این بنیاد صحیح و جرح افلاک است

بسته ز کمال قدرت از موی به نظر دور طاق البرلو

اگر دره بناست اجستن بکشد اوداره و در بکشد روزن

اوس خفته همه این عجایب اگر دره جای این اعزایب

خاکستر بر خراک بموق زانده بکشد بر و در

این مشعل بکشد بر و در بی روغن و بی قبیله بکشد

این بکشد

زین ایضاً سرگون با خطرا	نموده و در روزی از همه بخوار
در بنه ایران بکندش با ما	نهیفته زواله بشک زان با ما
کرده صرف و سحاب را مفت	زان بر دروین را در دست
امواج ده بخار خود سست	بخشیده جلالت و جود است
سحاب دهر ز میغ با کلاه	کز سروی دی نه بنده اند واه
با منس دست در بهاران	بخشیده درم ز نقش باران
هر طفل کبابه که خاک زار دشن	از دایه ابراب وادش
در مطبخ او سپهر گردان	بانه طبع و حد نمکدان
سپهر نقش ساه موران	ظل کرمش بنه کوران
در باغ ز کرد با لش کل	افکنده میا ط بهر بلبل
او داده کل لطافت روی	او کرده زلف غنچه جو سوزی
در خول بنفشه زاده را نظایب	ز خسار حسن از و بر دایب
او زانف دهر بنایب	در غیرو عود او دهر بخایب

عالم بوجود او هست . قابم
 اور است و دام را دست در ایم
 شیرازه او اگر آبا باشد «
 اوراق فلک هم بپاشند «
 زان بوج نمی رود ز یک جای
 کس بسته بدخی شفق جایی
 بر دامن کوه چیده از آن کوه
 تا او نگیرد بر فتن «
 دهن ستاره زان تمامه
 که کار کسای کرده کشاید
 او کار کنی بسته کاران
 امید همه امید واران
 غنچه نشت بکس و کوفی
 دل خوش کن قوم ببرد روی
 علم همه پیش علم او چهل
 کاهه پیش کار او سهل
 هر چه ترا بدل رسید
 زان پیش که گوی او شنیده
 او بی همه و ز همه بیاد
 باشد همه جا و هیچ جا نماند
 فی عقل بر در بسوی کوز راه
 فی خضر شود ز کارش آگاه
 ما بم وندامت تو تحسیر
 سه کشته بود فی تفکر
 درد اگر به اب بی نبردیم
 لب کشته درین شراب مردیم

زین برده کس ندارد جواب است نکلشود در وی هیچ با سست است
 کس را بخود درین حرم رافقه از خیرت روی این ضم ناما
 این نکتہ نصیب هر کسی نیست و این طرفه جیب هر عیبی نیست
 در دیده نه لایق خجالش در سر نه مسموم حق خیالش
 دائم کریم من سید کار است شایسته التفات و تدار است
 لطفش که هیچ کس و نیست در دامن عفو او است و ستم
 هست از کرمش امید انم که از خوبی خود دهد نشانم
 ای مردم پیش دل قطاران و ای جاہل کار خام کاران
 مکن از جانی دلیل خوادم از راه کرم سیران کارم
 سه کشته مکن بر ازین پیش بجای رطم بجانب خویش
 در دایه معصیت اسیرم مکن از که تشنگ لب بدم
 خجالت برده ام در کرده خویش در شرم ستری فکند در پیش